**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و چهارم\_ 13 بهمن 1399**

**[اشاره ایی گذرا به سیر مباحث]**

رای اول در مورد تاثیر قصور قدرت در باب امتثال متزاحمین این شد که این قصور قدرت، در مرحلۀ جعل و انشاء تأثیر می گذارد. این رأی اول دو تقریب داشت، کلام در تقریب اول بود که پایۀ اولیه و اساسی تقریب اول این است که قدرت یک گسترۀ وسیعی دارد، در تمام مراحل تکلیف باید قابل تحقق خارجی توسط مکلف باشد، هم چنان که، تکلیف به یک امر غیر مقدوری مثل طیران فی الهوی، معقول نیست، تکلف به تکالیفی که قابل جمع در مرحلۀ امتثال هم نیستند، قابل قبول نیست، عقلا و نقلا.

راه علاج این بود، که اگر ما قائل به ترتب نوشیم، و یکی از این تکلیف بر دیگری ترجیح داشت، بگوییم فقط تکلیف اهم است که فعلی شده است، و الا تکلیف مهم در مرحۀ اقتضاء در میزان و معیار و ملاک مانده استف ملاک دارد، میزان دارد اما در مرحلۀ اقتضا، فقط یک تکلیف فعلی است و آن اهم؛ چون قدرت بر انجام هم اهم و هم مهم نیست.

اما اگر دو تکلیف از حیث اهمیت و مزیت یکسان بودند، گفتیم به نظر مرحوم آخوند مدلول مطابقی هر دو خطاب ساقط می شود، اما از دو ملاک باقی مانده که مدلول التزامی هستند وجوب تخییری را استکشاف می کنیم، همه این ها به این جهت بود که قصور قدرت در جمع بین دو تکلیف مرحلۀ جعل و انشاء را هدف قرار داده است، اما اگر مثل محقق عراقی، اعلی الله مقامه، قائل به جواز ترتب شدیم، می گوییم اگر دو خطاب داشتیم که قابل جمع در مورد امتثال نبودند، تنافی بین اطلاق دو دلیل -نه خود خطاب و دو دلیل،- درمی­گردد لذا اگر یکی ازاین دو مزیتی داشت نه این که آن مهم را کلا مثل مرحوم آخوند کنار بگذاریم و بگوییم فقط در مرحلۀ ملک است و بس، بلکه از اطلاق دلیل مهم فقط دست بر می داریم. اطلاق مهم این بود که من را انجام بده چه اهم را انجام ندهی. این اطلاق را با توجه به مزیت اهم دست بر میداریم، خطابی برای مهم درست می کنیم، علی نحو الترتب، و اگر متساویین بودند، دست از اطلاق هر دو دلیل برمی داریم، و ذلک بتقیید کلٍ منهما بترک الآخر.

این هم علی نحو الترتب.

**[ادامۀ تببین تفاوت کلام مرحوم آخوند و مرحوم عراقی]**

بنابر این مسلک ببینم چه نتیجه ایی گرفتیم، بنابر انشعابی که در این مسلک و این تقریب به وجود آمد چه نتیجه اییی می­گیریم، آنچه قابل انکار نیست این که این تقریب از رای اول که از آن دو محقق بزرگوار خراسانی و عراقی بود، دیگر فرق ظاهری بین تزاحم و تعارض باقی نمی ماند، چون در این تقریب چه با مشی مرحوم آخوند، چه با مشی مرحوم عراقی، درگیری متزاحمین را به سراغ مرحلۀ جعل و انشاء می بریم در حالی که تعریف تعارض این وبد که دو جعل ودو انشاء قابل جمع نیستند.

به عبارت دیگر تعریف تعارض این بود: هو تنافی مدلولی الدلیلین، علی وجه یعلم اجمالا به مخالفت احدهما للواقع مع استناد ذلک العلم، الی قضیة عقلیة بینه،

بارها در تفسیر تعارض این را گفته اییم، که تعارض تنافی مدلول دو دلیل است، به گونه ایی که در مرحلۀ جعل و انشاء جمع نمی­شوند، و چون جمع نمی شوند، علم اجمالی پیدا می کنیم به این که یکی از این دو با واقع مخالفت دارد، و این علم اجمالی ما، به مخالفت یکی از انی دو با واقع مستند است به یک مطلب عقلی آشکار، یک روایت گفته، نماز جمعه واجب است، یک روایت گفته، نماز جمعه حرام است، قطعا وجوب و حرمت با یکدیگر جمع نمی شوند، عدم اجتماع وجوب و حرمت در یک شیء قضیة عقلیةٌ بینه و این علم اجملی ما را تشکیل می دهد.

حال این تعریفی که برای تعارض داشتیم، دقیقا در مورد متزاحمین هم جاری است، دلیلی به نام "صلِّ"، و دلیلی به نام "ازل النجاسة عن المسجد"، آنجا که با یکدیگر تزاحم پیدا می کنند، اگر مولا بگوید به هر دو عمل کن، این یعنی تکلیف به ما لا یطاق، و جایز نیست من الحکیم که تکلیف کند بندۀ خود را به تکلیفی به ما لا یطاق.

پس "صل" و "ازل النجاسة" که مدلولشان وجوب نماز و وجوب ازاله شد، با استناد به این قضیۀ عقلیه بینه که عبارت باشد از عدم جواز تکلیف به ما لا یطاق، این دو با یکدیگر تنافی پیدا می کنند، فی مرحلۀ الجعل و الإنشاء

پس باید ببینیم راهی برای حل مشکله داریم یا نه. راهی داریم که فرقی بین تزاحم و تعارض بیان کنیم یا نه؟

تا اینجا مشترک بین مرحوم آخوند و عراقی است. یعنی هر دو باید به این سوال جواب بدهند اما نتیجۀ قول مرحوم آخوند در انشعابی که پیدا شد و ایشان منکر ترتب شد، این می شود که دو حکم متزاحم، به وقت تزاحم اگر اهمی در کار بود، مهم به طور کلی، از مرحلۀ ملاک پا را جلوتر نمی گذارد، و حکمی صورت نمی گیرد، حکم در مهم بنابر نظر آخوند، که منکر ترتب است من اصله منتفی است در حالی که اگر کسی مثل مرحوم عراقی قائل به ترتب بود، حکم مهم اگر چه فعلیت ندارد با توجه به فعلیت اهم، اما علی نحو الترتب، امر دارد، یعنی مهم می گوید اگر اهم را ترک کردی و دیگر قبل عمل نبود، سراغ من بیا.

بنابر قول مرحوم آخوند که منکر ترتب است حکم مهم من اصله منتفی شد اما بنابر قول محقق عراقی وقتی اهم را می گیری، حکم مهم را به حدوده و اطلاقه منتفی می شود، اطلاق حکم مهم منتفی شد بنابر قول به ترتب نه خود حکم به مهم. اول مهم اطلاق داشت، می گفت به من عمل کن، چه به اهم عمل کنی و چه نکنی، من را بگیر، این اطلاق در ناحیۀ مهم از بین رفت، نه این که حکم من اصله از بین برود، این در اهم و مهم.

در آنجا هم که دو مهم در کار است که هیچ کدام اهمیتی بر دیگری ندارد، نظر مرحوم آخوند این شد که مدلول مطابقی هر دو دلیلی ساقط است در حالی که به نظر مرحوم عراقی مدلول مطابقی من اصل ساقط نمی شود، اطاقش محدود می شود، الفی که مساوی باء است، ابتداءً می گفت من را انجام بده کاری با باء ندارم، باء هم اینجور می گفت، حال که خطاب ترتبی شد الف می­گوید اگر باء را انجام ندادی، الف، باء هم می گوید اگر الف را انجام ندادی با.

پس ببینید باز بنابر مسلک مرحوم آخوند، مدلول مطابقی دو تا مهم ساقط می شود ولی بنابر مسلک عراقی که ترتبی است، اطلاق دو دلیل مقید به ترک دیگری می شود.

**کما هو الامر کذلک فی العام و الخاص حیث یعلم فیهما بانتفاع العام بعمومه لا من اصله**

مثال بسیار خوبی برای فهم مسلک ترتب است. می گوید قائلین به ترتب همان کاری را در این دو دستور متزاحم انجام می دهند که همۀ اصولیین در عام و خاص انجام می دهند، وقتی شما اکرم العلماء داشتید، و بعد آمد "لاترک فساق من العلماء"، عام من اساس و ریشه که از بین نمی رود، بلکه این عموم عام است که تخصیص می خورد نه این که عام کلا از بین نمی رود.

قائل به ترتب هم می گوید "صلِّ" و "ازل النجاسة عن المسجد" اگر با هم برابر بودند، اطلاق هر یک مقید به ترک دیگری می­شود.

به عبارت اخری مرحوم آخوند چون خود را در بن­بستی به نام انکار ترتب قرار داد و از آن طرف دید در صورت تساوی، نمی تواند بگوید هر دو دلیل هم مدلول مطابقیش ساقط است، هم مدلول التزامیش ساقط است، پس هیچ تکلیفی نداریم، چون این را نمی­تواند بگوید و ترتب را هم که قائل نیست، ناچار شد از راه مدلول التزامی باقی مانده بعد از سقوط دو مدلول مطابقی، رو به وجوب تخییری بیاورد، در حالی که این چنین سیری اساسا در نظر مرحوم عاقی که قائل به ترتب است، مشاهده نشد.

ولی فراموش نکنید که هر دو تعریفشان از تزاحم دقیقا منطبق با تعارض است. تعارض و تزاحم یکی است.

**اذا تعریف التعارض یصدق تماماً** (بنابر هر دو مسلک، چه عراقی و چه آخوند) **علی باب التزاحم، مع ان الفرق بین البابین**، (باب تعراض و باب تزاحم) **امرٌ مرتکز فی اذهان العقلاء و لذا جعل مرجحات احدهما غیر مرجحات آخر**، [[1]](#footnote-1)

این که مرجحات باب تزاحم، غیر از مرجحات باب تعارض می شود نشانگر این است که بین این دو تفاوت است.

حال این بزرگوار چگونه می توانند فرق باب تزاحم و تعارض را بیان کنند یا ما به دفاع از انها چه می توانیم بگوییم ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. تقریرات تخالف الحجج آِت الله سیستانی، صفحۀ 57. [↑](#footnote-ref-1)